

حافظ، در چشم اندازی دیگر

پرویز خانی



این مقالات نخست به‌سبب تدبیر و حدیث‌اندازی در مرحله‌ی خانقاهات می‌سود و بعد با اجاردی انسان به‌گونه‌ی کتاب در دسترس علاقه‌مندان قرار خواهد گرفت. جا دارد از جناب پرویز خانی که مسئولیت سنگینی را در شرایط اجتماعی کشور به‌حماسه با همتی کم‌سودها و ناراستی‌ها به‌عهده گرفته‌اند، تسلیت‌گویی کنیم. امیدوارم تا آنگاهی از کتابی تاری که به‌دوست می‌آورم در معیار توان و دانش تجربی خویش از عهده‌برایم دست از حاکمیت ندارم تا حاکم من نباشد. تا حاکم رسد به‌جانان تا حاکم رقی نباشد.

چندین شناخت زیربنایی و برداشت نادرست و سطحی ایشان بود. نخست این که تصور می‌کردند حافظ شاعری ست مربوط به قرن هشتم و سخنانی بهتر و شیواتر از سلمان و خواجه و کمال خجندی گفته است و جامعه، بویژه ادب‌دوستان به اندازه‌ی کافی او را شناخته‌اند و در خصوص او سخن گفته‌اند و دیگر این که چون پایگاه گفته‌های ایشان مجله‌ی یغما و سنت‌گرایان وابسته به آن بود، خوانندگان حوزه‌ی یغما نیز کم و بیش ارجحیت بیان و شیوه‌ی فکر حافظ را دریافته‌اند و چه ضرورت دارد که باز از حافظ و دیوانی با پانصد غزل، بیش‌تر قلم‌فرسایی کنند. استاد نمی‌دانستند که درباره‌ی بزرگان ادب جهان گذشته از مراکز فرهنگی و مراجع خاص که پیوسته در راه شناخت و ارزیابی مستمر تحقیقی و نقد و بررسی هستند، در مقاطع متفاوت نیز گروه‌های تازه نفس به تحقیق و تتبع مشغولند.

بگذریم اشاره به این نکته برای آن است که بگویم و بنویسم که هنوز رموز کلام این مرد یگانه در ادب فارسی که یک تنه به جنگ انسان بد در برابر آدمیان وارسته رفته است، گشاده نشده و هرگز این تلاش تمامی نخواهد داشت چون ژرفنای کلام حافظ آن‌گونه است که تمامیت و نقطه‌ی پایان ندارد و نخواهد داشت.

حافظ آن‌گونه زبانی دارد که در مرحله‌ی نخست، واژه‌ی جادویی تناسبی اندک داشته باشد و عامل اصلی پیوند ابتدایی و مستمر گروه‌های اجتماعی با این شاعر شاید همین زبان فراگیر سحرآمیز باشد. محققان کلام مرا به شعاری گذرا و تکراری تعبیر نکنند، این پیوند یا همان زبان عام نکته‌ی ست که نفی آن محال است براساس همین دریافت است که اکثریت پارسی‌زبانان در هر مرتبه‌ی دانش بی‌آن‌که به فقدان علت‌العلل عنایت داشته باشند، در شرایط متفاوت احساسی و

□ آن‌چه از این پس در این نوشته که بعد به‌گونه‌ی مجموعه‌ی همراه با چندین مقاله دیگر در پیوند با ویژگی‌های گسترده‌ی غزل حافظ خواهد آمد برای اولین بار تا آن‌جا که امکان دارد و در توان است به‌زویای تازه و شاید ناگفته‌ی غزل حافظ پرداخته می‌شود. درباره‌ی نسخ مختلف و قدمت نسخه، بزرگان صاحب‌نظر و فرزانه بسیار گفته‌اند و نوشته‌اند.

نماینده‌ی هر قشری به تصحیح و تنقیح متون مختلف حافظ دست یازیده است تا آنجا که شاعر نوپرداز و سرشناس معاصر احمد شاملو نیز به جهت دل‌بستگی به فرایندهای فکری غزل حافظ نیز به این کار بزرگ و خطرناک پرداخت و متأسفانه نتیجه چنان که می‌دانیم و چنین هم می‌بایست بود، چیزی شایسته‌ی چنان شهرتی نبود. بماناد و بگذریم. از طرفی نیز افاضل و فرزانه‌گانی دیگر با زیربنای ذهنی خود مجلدات قطوری منطبق با اندیشه‌های خاص خود از متعصب‌های مذهبی تا لائیک و سکولار و... گرفته و تاجران بازاریاب همگی توشه‌هایی از این طریق اندوختند.

اینک من که بیش از پنجاه سال است که دیوان حافظ را برگ می‌زنم و می‌خوانم و نسخ مختلف و متعدد را گرد آورده‌ام، می‌خواهم سوای کارهایی که کرده‌ام که قسمتی از آن در کتاب نفیس دکتر مهرداد نیک‌نام^۱ فهرست شده است آن‌چه به تجربه دریافته‌ام و هنوز نگفته‌ام و ننوشته‌ام، بگویم و بنویسم و امید که به‌گونه‌ی مجموعه‌ی کامل تقدیم شود.

حافظ راز سرآغاز

سی سال پیش روزی که استاد قصیده‌سرا امیری فیروز کوهی فرمان حافظ‌بس، صادر فرمودند، متأسفانه عامل

عاطفی خواجه را سوگند می‌دهند. اگر نه به یقین ولی همراه گرایش نهانی مشکل خویش را بر پیر مغان می‌برند و با پاسخ حافظ آشکارا و نهان دل خوش می‌کنند. طرح این مطلب برای این است که در موارد بعد بجوییم مستندات و ویژگی‌های پیوستگی مشتاقانه‌ی مردم را با یک‌پیک غزلیات و حتا ابیات این رند عیار که چه‌گونه در گسترده‌یی پهن‌آور بر ذهن جامعه، حاکمیت دارد. حافظ هرگز به نهایت نمی‌رسد، یعنی در هر بازخوانی با کمی کنجکاوی و درنگ تازه بر واژگان و استخوان‌بندی پیوند و تعمق در کیفیت گزینش کلام و شیوه‌ی چفت و بست آن‌ها و پاک کردن غبار مجهولات به یک بُعد نو و یک پیچیدگی مصرح در ساختار زبردستانه و گاه زیرکانه مواجه می‌شویم که به ناچار پرده برمی‌کشیم و روزنه‌یی و روشنایی تازه و بدیعی را مشاهده می‌کنیم.

حافظ شاعر است و نخستین تشخص والای او کسوت شعر است اما محوریت این نبوغ عظیم این است که غزل بی‌آن‌که فروکش معنایی و کلامی بگیرد، محتوای دیگرگون با شعر تفزلی دارد. آینده‌ی جامعه‌یی است که فرمانروایان متعصب و متظاهر عصر او در زیر تازیانه‌ی نقد تا رسوایی همیشگی تاریخ رنگ باخته‌اند. چهره‌های مسخ شده‌ی حاکم گاه تندیس کامل ردیلت‌اند. تبار ملتی را به بهای دمی و کشتار آزادگان را در ازای غمی ظاهری به هیچ انگاشته‌اند. نخستین یار غار و همراه دلسوز او محمد گل‌اندام که با درکی متقابل از حافظ به شناختی اصیل از او دست یافته است، می‌داند که او اعجوبه‌یی هنوز ناشناخته است.

برای دستیابی به این عنصر انسانی که بر زمین و خاک مصلی گام می‌زده و با نگرش به کلیت انسانی و معمای آفرینش و تداوم جهل بشری جهانی را زیر سیطره‌ی هستی خود گرفته است، لازم است بیش از آن چه نوشته شده است، نوشت و کاوید و جست‌وجو کرد تا به اعتبار شکل شخصیت روحی او پی برد.

مهم‌ترین نکته‌ی حساس در مورد این

مرد این است که ما نمی‌خواهیم از او فیلسوف به‌معنای اخص یا اعم کلام بسازیم و پارادوکس‌های ذهنی و فکری او را در حوزه‌ی شعر به تضادی فلسفی و جست‌وجوی حقیقت تمبیر کنیم. ما می‌خواهیم با شاعری مانوس شویم که حتا واقفیت‌های اندیشیدن فلسفی را با طنز شاعرانه‌ی خاص خود، رندانه به سخره گرفته است.

تورق و تعمق او در همه‌ی مکتوبات عصر خود موجب پرسش‌های متعدد شده است. پیش از اسلام و آیین مهر را می‌شناخته است. دگرگونی‌ها و آمیختگی‌های فرهنگ بعد از اسلام را از این سینا و تا این جوزی و غزالی‌ها و سهروردی‌ها کاویده است. تصوف و عرفان را در مدار وحدت وجود و کثرت وجود می‌شناخته. یک‌یک تمثیلات صوفیانه را در چارچوب‌های تردید و یقین و لایه‌های ریایی اجتماعی و به‌خصوص بهره‌برداری‌های عوام‌فریبانه حس، لمس و تجربه کرده است. بر کشاف زمخشری حاشیه نوشته است و چه بسا آیات قرآنی را به‌زعم خود محشأ کرده است، بر هاشم بسیاری از حواشی باز هم حاشیه‌نگاری کرده، ذهنی یا مکتوب، تفاوت ندارد و قس علی‌هذا... اما و اما مهم این نکته‌ی تأکیدی است: حافظ از انبوه این همه مجموعه‌ی ذهنی پرش و برداشتی شاعرانه داشته است و با غبارروبی هرچه خرافه‌غزلی عرضه داشته است که در فرهنگ جهانی «شعر» تمبیر شده است.

اینک من فارسی‌زبان اگر همه گذرگاه‌های حافظ را که با انبانی پُر از گذشته است گام زده باشیم و به‌طور نمونه زبان تلمیحی او را درباره‌ی میخانه، مسجد، خرابات و خانقاه و کنگره‌ی عرش، پیر مغان، محتسب و تزویر، گل آدم، پیر می‌فروش، مغبجه، رند و عیار، مذهب رندان، تقوای خرد، سایه‌ی، طوبی، قطره‌ی محال‌اندیش، گوهر مخزن اسرار، نظربازی، شاهد، قسمت ازلی، مرقع رنگین، واعظ شهر، طریقت، پیر گلرنگ و... دریابیم، راهرویی هستیم که راهی به دهی خواهیم بُرد. بی‌تردید چنین

نیست تجربه‌ی علمی و عملی همان است که کرده‌ایم و به جایی نرسیده‌ایم. قبل از آن‌که نرسیده‌ایم را توجیه کنیم، بر این مورد تأکید می‌کنم که برای نمونه هنوز در پاسخ پرسشی این‌گونه که بهترین نسخه‌ی موجود حافظ کدام است با درنگی تامل‌برانگیز اغلب صاحب‌نظران می‌گویند: همان نسخه‌ی قزوینی، غنی، این بدان معنی نیست که صاحبان صلاحیت کاری نکرده‌اند، اما به این معنی هست که هر کدام بی‌آن‌که به مجهولات و حل آن رسیده باشند. گره‌ی تازه بر کلاف افزوده‌اند. هنوز جامعه‌ی جوان و متوسط و پژوهنده‌ی ما چهره‌ی بی‌حجاب و اندیشه‌ی عریان حافظ را در چارچوب یک شاعر اندیشمند و برتر با پشتوانه‌ی علل و جهات ساده‌ی آن نمی‌شناسند و بگویم تا فراموش نشده که هنوز یک پزشک یا تحصیل‌کرده و به‌طور کلی یک تکنوکرات نمی‌داند که حافظ تنها مبارز قرن هشتم بوده است که یک تنه با همه‌ی مفاسد حاکمیت عصر خود به جدال برخاسته و شمرش و غزلش بی‌آن‌که به ابتذال شعار گراید، بُرنده‌ترین سلاح در مصاف با سفاکان بوده تا آن‌جا که بسیاری از سروده‌های او بعد از درگذشت او مطرح شده یا نزد محمد گل‌اندام پنهان بوده است.

چه به‌جاست تا اشاره کنم در کلاس حافظ‌پژوهی در حافظیه که وظیفه‌ی تدریس به عهده‌ی من است به دفعات و کرات پرسیده‌اند: استاد منظور از شاخ نبات کیست؟ آیا حافظ در نوجوانی نانوا بوده است؟ آیا در باباکوهی شیراز خواب می‌بیند و بعد شاعر می‌شود و می‌گوید: دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند. و شگفت آنان که در مرتبه‌ی بالاتری هستند می‌گویند: استاد منظور از نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت... دقیقاً چیست؟ یا سه ماه می‌خور و نه ماه پارسا باش و یا معنی می‌نو ساله و محبوب چهارده ساله، چیست؟

در صورتی که یادآوری این مساله در این‌جا به‌جاست که حافظ هر جا از آیات قرآنی بهره گرفته گذشته از صراحت محسوس چنان انطباق روشنی دارد که می‌توان به یقین شمارگان سوره و آیه را

به‌درستی پیدا کرد و انگشت گذاشت. اشاره‌ی من به تشخیص چهره‌ی شاعری حافظ در مرحله‌ی نخست برای این است که زبان فارسی بعد از اسلام چنان جنبه‌ی ایهامی در شعر می‌گیرد که بعد از سنائی، عطار و مولوی و تا حدودی سعدی استعاره و ایماژ - که خود مباحثی جداگانه است - از ابزار لازم عبارات و ترکیبات در شعر حافظ است و درست به‌همین جهت است که در چنین موقعیت‌هایی حافظ که انسانی‌ست بر پهنه‌ی خاک و کنار رکن‌آباد و مصالای شیراز می‌زید، شاعر است و شعر می‌گوید، نه در پی علت‌العلل‌هاست و نه داروی درمان دارد. شاعر آسمانی، شاعر عارف، شاعر صوفی، شاعر فیلسوف و دانشمند حتا متدین و بی‌دین در این‌جا ضرورت شناخت او نیست، زیرا شاعر هرگاه به حوزه‌ی تحقیق می‌رود، شاعر نیست و به‌عکس محقق نیز در همه‌ی مراتب عمری شعری نخواهد گفت. در فرهنگ شعری دنیا، ابوت، بالارمه، رمبو فقط شاعرند.

درد دیگر ما جمع‌آوری نسخ متعدد و ایجاد آشفتنگی بیش‌تر در شعر حافظ است. شادروان مسعود فرزند که سال‌ها در شیراز بود و به دوستی، دانش، حوصله و پشت‌کارش می‌بایند، بدون مبالغه جهانی را درنوردیده بود و هزاران نسخه‌ی حافظ خطی و چاپی فراهم آورده بود که سرانجام با وساطت رسول پرویزی و عنایت اسدالله علم ۱۰ جلد یادداشت‌های برگرفته از این نسخ که نیمی از قفسه‌ی مربوط به حافظ را تصاحب کرده و صد البته به امضای خود ایشان است در جلد گزارشی از نیمه راه و مجلد پایان راه و سرانجام در دیوان حافظ ایشان که بعد از درگذشت‌شان توسط آقای دکتر علی حصوری به زیور طبع آراسته شده به نتایجی رسیده‌اند که از جمله واژه‌ی قصه است که در بیت معروف و زیبای:

معاشران گره از زلف یار باز کنید
شبی خوش است بدین وصله‌اش دراز

کنید

تبدیل قصه به وصله که به‌معنی موی اضافی بر گیسوی زنان و یا به‌معنی امروز «پوستیژه» است. متأسفانه موارد دیگری نیز

دارد که فعلاً جای مطرح کردن نیست و باز متأسفانه استاد بزرگوار خود من جناب دکتر پرویز نائل خانلری هم براساس نسخه‌ی موجود خود همین دستکاری را همراه با سایر موارد، انجام داده‌اند و من روزی در خدمت استاد در کنگره‌ی تحقیقات ایرانی ضمن سخنرانی درباره‌ی حافظ شاملو اشاره کردم که با پوزش اگر نسخه‌ی به خط و امضای حضرت خواجه پیدا شود که به‌جای قصه، وصله و یا خود ایشان حیات دوباره یابند و من افتخار پابوسی آستان جناب حافظ را داشته باشم، عرض خواهم کرد قربان من هرگز واژه‌ی زیبا و مرموز و متناسب قصه را به وصله تبدیل نمی‌کنم.

سخن به کناره کشیده شد، حرف بسیار است به گمان من قبل از آن که به تکاپوی نسخه‌ی اصیل و نسخه‌ی بدل و این‌گونه کوشش‌ها باشم، فکر می‌کنم شایسته‌تر است با همین مستندات موجود و چند نسخه‌ی منقح و آبرومندی که در دسترس داریم به شناخت و شناساندن واقعی این بزرگوار بپردازیم و به‌جای تفال که خود مباحثی جداست و نمودار دادخواهی جامعه از اوست - او را در کسوت شاعری آزاده به بازار کائنات بریم و شطح و طامات به یک‌سو نهمیم و حافظی هم درد و همراه با خود داشته باشیم.

خواندن یک غزل او مستلزم دسترسی به مطالعات وسیع و گسترده دارد، بی‌آن‌که در جنبه‌ی اوام و کژاندیشی‌ها و تصببات گرفتار آییم. فصولی که قرار است در این مجموعه به آن بپردازیم، سوای جنبه‌های فرعی و حاشیه‌یی عبارتند از:

عصر پیش از حافظ و چه‌گونه‌ی سیر غزل فارسی، غزل سعدی، غزل بعد از سعدی، قرن هشتم، مدح در بیان حافظ، پادشاهان و حاکمان فارس، شاعران معاصر حافظ، محمد گل‌اندام، استقبال، اقتفا و تاثیرپذیری از دیگران، زبان و اندیشه‌ی برتر، شروع بر حافظ، بازتاب فساد، تزویر، تظاهر به دین و ستم، معیار شناخت غزل اصیل حافظ، شخصیت زن در غزل حافظ، رنج حافظ، حافظ ماندگار، ریشه‌های پیوند مردی با حافظ، زبان فارسی و حافظ، پیر حافظ، جبر

و اختیار، عرفان و تصوف در حیطه‌ی تفکر حافظ، مراتب عشق و برداشت‌های معنوی و تفزگی آن.

گسترده‌ی این عناصر و مفاهیم شعر حافظ چنان است که به اندازه‌ی یک‌پیک پرش‌ها و پرسش‌های او از پهنای بی‌نهایت حیات است.

من برآنم در محدوده‌ی چشم‌انداز خود ضمن بررسی این موارد از ابزار کاربردی او در بیان بهره گیرم. با بررسی ابیات غزل‌های او که گاه با همه‌ی صراحت در لباس آرایه‌های ایهام، استعاره، کنایه، ترادف، تناسبه تضاده، لف و نشر، ایماژهای ماهرانه و شگفت‌انگیزی به بنیان‌های ساختارهای اجتماعی و مردمی قرن هشتم پرداخته و با مهارتی بی‌نظیر و فرااستادانه به تصویربرداری از ستم حاکمان عصر متشنج و آشوب نگریسته و آیینی‌روشنی از رنج درونی خود و ستم آدمی بر آدمی و بهره‌وری ریاکارانه در پرده‌ی دین‌داری پیش دیدگان همیشه‌ی تاریخ گذاشته است تحت عنوان‌های خاص و فصول کوتاه سخن بگویم. بی‌تردید کاری سترگ و پرنشیب و فراز است. اما می‌کوشم که با استفاده از موقعیت و به‌خصوص منابع گسترده‌یی که در اختیار دارم کاری شایسته و قابل نگرش ارائه دهم.

این مقالات نخست به‌صورت جداگانه در مجله‌ی حافظ چاپ می‌شود و بعد با اجازه‌ی ایشان به‌گونه‌ی کتاب در دسترس علاقه‌مندان قرار خواهد گرفت.

جا دارد از جناب پروفیسور امین که مسوولیت سنگینی را در شرایط اجتماعی کشور به‌خصوص با همه‌ی کمبودها و ناراستی‌ها به عهده گرفته‌اند، سپاسگزاری کنم. امیدوارم با آگاهی از گرانی باری که به دوش می‌گیرم در معیار توان و دانش تجربی خویش از عهده برآیم:

دست از طلب ندارم تا جان من برآید
یا جان رسد به جانان یا جان ز تن برآید

■

پی‌نوشت

۱- کتاب حافظ‌شناسی، دکترمهرداد نیک‌نام، صص: ۲۶۸-۲۶۹-۲۷۰